

## ای جماعت، چگونه حالاتون؟

قربون اون فهم و کمالاتون	ای جماعت، چگونه حالاتون
از سربنده، سایه تون کم نشه	گردنتون پیش کسی خم نشه
حساب کتاب زندگیتون درست	راز و نیاز و بندگیتون درست
پیش کسی دراز نشه دستتون	بنده می شم غلام دربستون
خدا نکرده، اشکی جاری نشه	از لبتون خنده فراری نشه
جون شما، دلم گرفته امروز	باز، یه هوا دلم گرفته امروز
بینی و بینیش، نمی دونم چرا	راست و حسینیش، نمی دونم چرا
خلاف خلافه، توش خطا خلاف نیست	خلافامون از سراخلاف نیست
حال نمی دن، مثل قدیما، دوستا	فرقی نداره دیگه شهر و روستا
غریب گزا هم آشناگر شدن	شاپرک ها به نیش مجهز شدن

﴿﴾

ما موندیم و یه کوچی علی چپ	تنگ غروب، که شهر پرشد از «رپ»
رفتیم و گم شدیم و پیدا شدیم	خورشید می نشست که ما پا شدیم
ماه که در او مد، به بیابون زدیم	رفتیم و چرخ می دور میدون زدیم
شب تو بیابون چه صفایی داره	آخ که بیابون چه شبایی داره
اون جا بشین با خودت اختلاط کن	شب تو بیابون خدا بساط کن
دلی که توش غصه نباشه، دل نیست	دل که نلرزه، جز یه مشت گل نیست
به سیم آخر زدناش قشنگه	این در و اون در زدناش قشنگه
منم براش سنگ تموم گذاشتم	دلم گرفته بود و غصه داشتم
نشستم و تا صبح گریه کردم	نصفه شبی، به کوه تکیه کردم
دستک و دنبک نمی خواد که گریه	سجل و مدرک نمی خواد که گریه
می خندیم، اما دلمون کربلاست	رو لبمون همیشه خنده پیدااست
غصه نخور داداش، خدا کریمه	ساعت الان حدود چهار و نیمه

﴿﴾

سرزنشم نکن، دلم شکسته است	شعرم اگر سست و شکسته بسته است
شعر شکسته بسته، بش حرج نیست	آدم دل شکسته، بش حرج نیست
فکر زمستونم نبود برادر	چیک چیک مستونم که بود برادر
روی سرت می شینه برف پیری	تا که میفته دندونای شیری
درو می شن بزرگترای فامیل	کمسیون مرگ می شه تشکیل
مجلس ختم این و اون باید رفت	از جمع بچه ها، بیرون باید رفت

یه دفعه همکلاسی‌ها پیر می‌شن  
الک دولک، الاکلنگ و تیشه  
لی لی و گرگم به هوا، دریغا  
رمق نمونده تا بریم صبح زود  
بی حرمتی با معرفت درافتاد  
توی تنور خونه‌ها کلوجه  
چطور شد؟ تموم شد، کجا رفت؟  
سرزده آفتاب از پشت بوم

۶۵

همبازی‌ها پیر و زمین گیر می‌شن  
تو ذهن آدما عتیقه می‌شه  
قایم باشک تو کوچه‌ها، دریغا  
پیاده تا امامزاده داوود  
یه باره نسل لوطی‌ها ورافتاد  
بوی پیاز داغ توی کوچه  
مثل پرنده پر زد و هوا رفت  
ما موندیم و یه قصه‌ی ناتموم

بازم همون دوره بی‌سواتی  
قربون اون «مخلصتم، فداتم»  
قربون اون حافظ روی تاقچه  
قربون مردمی که مردم بودن  
قربون اون دوره‌ی تردماغی  
قربون دوره‌ای که خوش‌بینی بود  
مردای ناب و اهل دل نداره  
بوی خوش کباب و نون سنگک  
بوی گلاب و بوی دود اسفند  
بوی خیار تازه، توی ایوون  
بوی سلام گرم مرد خونه  
بوی خوش کتاب‌های کاهی  
قدم زدن تو مرز خواب و رؤیا

قربون اون حرفای عشق لاتی  
قربون اون «من خاک زیر پاتم»  
قربون حسن یوسف تو باغچه  
اهل صفا، اهل تبسم بودن  
قربون اون تصنیف کوچه‌باغی  
تار سیلا چکک تضمینی بود  
شهری که بوی کاهگل نداره  
عطر افاقیا و یاس و پیچک  
جمع قشنگ اشک شوق و لبخند  
تو سفره‌ای پر از پنیر و ریحون  
تو حوض خونه، رقص هندوونه  
تو امتحان کتبی و شفاهی  
خدا، خدا، خدا، خدا، خدا، خدا!

۶۶

آی جماعت، چطوره احوالتون؟  
نگین فلانی از لطیفه خسته است  
با خنده‌ی شماس که جون می‌گیرم  
حتی آگه فقیر و بی‌پول باشین  
خونه‌هاتون چرا خوش آب و رنگ نیست؟  
حرفهای گریه‌دار نمی‌پسندین؟  
خوشا به حال اون که تو محله‌ش  
کسی که قلبش اتصالی داره  
با این که سخته، باز دل‌نشینه  
رد و بدل که شد نگاه اول

چی مونده از صفای پارسالتون؟  
خدا گواهی من دلم شکسته است  
برای تک‌تک شما می‌میرم  
دلم می‌خواد که شاد و شنگول باشین  
چی شده؟ خنده‌تون چرا قشنگ نیست؟  
می‌خواین یه جوک بگم کمی بخندین؟  
هوای عاشقی زده به کله‌ش  
می‌دونه عاشقی چه حالی داره  
«تپش، تپش، وای از تپش» همینه  
بیرون میاد از سینه آه اول

خواب و خوراک و زندگی فوتینا	دل می گه هرچی بش بگی فوتینا
«خاطرخواهی رسوایی داره» والا	عاشق شدن شیدایی داره والا
توی دلت یه باره غوغا می شه	وقتی طرف تو کوچه پیدا می شه
توی دلت، رخت می شورن انگاری	آرزوهات خیلی دورن انگاری
که دلبرت می شنوه و می خنده	صدای قلبت اون قدر بلنده
اون که می خواستی بگی، یادت می ره	دین و مرام و اعتقادت می ره
می گگی که: «خیلی مونده تا سهراهی؟»	می خوای بگی: «فدات بشم الهی»
می گگی که: «من عاعاعا، چی چیزم!»	می خوای بگی: «عاشقتم عزیزم»
می گگی: «هوای خوبی داره ساری»	می خوای بگی: «بیام به خواستگاری؟»
حال طرف هم از تو بهترک نیست	کوزهی ضربه دیده بی ترک نیست
می گگی: «تمنا می کنم برادر!»	می خواد بگه: «برات می میرم اصغرا!»
می گگی که: «اما پلاک شصت و چاریم»	می خواد بگه: «بیا به خواستگاریم»
نگاه مثل آب زیر کاهه	اول عشق و عاشقی نگاهه
از تونگاهها، عشقو می شه فهمید	بین شماها عشقو می شه فهمید
نگاه آدم که دروغ نمی گه	عشق، اخوی، آتیش زیر دیگه
به قلب من خوش اومدی، بفرما»	نگاه می گگی: «عاشقتم به مولا

۶۰

چطوره حال بچه گربه هاتون؟	حضور حضرت منیزه خاتون
همیشه بنده بوده ام دعاگو	برای اون دهان و چشم و ابرو
نوشتم اسمتونو روی قلبم	ز بس که رفته عشق، توی قلبم
از تو گلوم، غذا نمی ره پایین	خدا گواهی تا شما نیابین
می رم به آسمون نیگا می کنم	شبا همه اش یاد شما می کنم
شبا همیشه آه می کشم هی	شما رو مثل ماه می کشم هی
نه جی جی و نه مامی و نه پاپا	کسی خبر نداره از قضایا
نوار گریه دار می کنم گوش	به جای ماریا کری و گوگوش
تاج سر سروریتو سرت کن	«قشنگترین پیرهنتو تنت کن
الا دل ساده و عاشق من...»	چشمتو مست کن همه جا رو بشکن
به عشق من بدین جواب مثبت	دل من می خواد که از سرمحبت
تو زندگی دچار تأخیر می شم	بگین بله و گرنه دلگیر میشم
خلاصه قهر، قهر تا قیامت!	اگر جواب نه بیاد تو نامت
عاشق یک دختر دیگه می شم	فدای اون که نه نمی گگی می شم
اند حماقتی اگر بگی نه	تو بی لیاقتی اگر بگی نه
مثل تو صدتا توی کوچه ریخته!	بین تو آینه، آخه این چه ریخته؟

تو خانمی؟ تو خوشگلی؟ چه حرفا...

حرف زیادزن، برو بینیم باااا...

۶۵

بشین عزیز، پرت و پلا نگو مرد!  
تو هر دلی یه عشق، موند گاره  
درسته، دیگه توی شهر ما نیست  
بازم همون دلای بچگی مون  
یه چیز می گم، ایشالا دلخور نشین:  
این روزا عمر عاشقی دو روزه  
بلا به دور از این دلای عاشق  
گذاشته، روی میز من، یه پوشه  
زری، پری، سکینه، زهره، سارا  
نگین و نازی و شهین و نسرين  
چهارده فرشته و سه اختر  
سفید و سبزه، گندمی و زاغی  
هزار خانمند توی این لیست

این مدلی نمی شه عاشقی کرد  
آدم که بیشتر از یه دل نداره  
دلی که مثل کاروانسرا نیست  
دلای باصفای بچگی مون  
«قربون اون دلای تک سرنشین!»  
ایشالا پیر عاشقی بسوزه  
که جمعه عاشقند و شنبه فارغ!  
که اسم عشق های بنده توشه  
وجیهه و ملیحه و ثریا  
مهین و مهری و پرند و پروین  
دو لیلی و سه اشرف و دو آذر  
بلوند و قهوه ای و پر کلاغی  
با عده ای که اسمشون یادمن نیست!

۶۶

گذشت دوره ای که ما یکی بود  
نامه ای معنون به حضور لیلی  
شیرین می ره می شینه پیش فرهاد  
زلفای رودابه دیگه بلند نیست  
تو کوچه، غوغا می کنند و دعوا  
نگاه عاشقانه بی فروغه  
تو کوچه های غربی صناعت  
کجا شد اون ظرافت و کرشمه  
کجا شد اون به شونه تکیه کردن  
دلای بی افاده یادش به خیر

خدا و عشق آدمای یکی بود  
می رسه اینترنتی و ایمیلی!  
روی چمن تو پارک بهجت آباد  
پله که هس، نیازی به کمند نیست  
چهار تا یوسف سر یک زلیخا!  
اگر می گن: «عاشقتم»، دروغه  
عشغو گرفتن از شما جماعت  
نگاه دزدکی کنار چشمه؟  
کنار جوب آب، گریه کردن؟  
دختر کای ساده یادش به خیر

۶۷

من از رکود عشق در خروشم  
تو قلب هیشکی عشق بی ریا نیست  
کشته ی دلبرند و ارتباطش  
پرنده پر، کلاغ پر، صفا پر  
دلا، قسم بخور، اگر که مردی

اگر دروغ می گم، بزن تو گوشم  
حجب و حیا تو چشم آدمای نیست  
فقط برای برخی از نکاتش!  
صداقت از وجود آدمای پر  
که دیگه گرد عاشقی نگریدی

ما توی صحبت رک و راستیم داداش  
حال کذایی به شما ارزونی

عشق اگه اینه، ما نخواستیم داداش  
عشق ریایی به شما ارزونی

۶۵

زدم تو خالتون دوباره، آخ جان!  
اینا که من می گم همه اش شعاره  
مهم فقط نحوه ی ارتباطه  
ناز و ادا همیشه بوده جونم  
آدمو تو فکر خیال گذاشتن  
وعده ی این که: «من زن تو می شم  
حرفای داغ و پخته و تنوری  
همیشه بوده توی عشق، حاضر  
«با اون همه قد و بالاتو قربون  
که با من غمزده داشتی، رفتی

حسابی خالتون گرفته شد، هان؟!  
عشق و محبت شاخ و دم نداره  
اینه که این قدر سرش بساطه  
حجب و حیا همیشه بوده جونم  
وقت فرار، آدمو قال گذاشتن  
وصله ی چاک پیرهن تو می شم  
چه از طریق نامه یا حضوری  
همینه دیگه خب به قول شاعر:  
با اون همه قول و فرار و بیمون  
تو کوچه تون بازمنو کاشتی، رفتی!»

۶۶

چقدر، مونده بی حساب و کتاب  
چقدر وعده های بی سرانجام  
چقدر حرف های عاشقانه  
چقدر گریه های توی پستو  
چقدر دزدکی سرک کشیدن  
چقدر خوابهای خوب و شیرین  
خلاصه، عشق و عاشقی همین هاست  
اگر دلت تپید و لایق شدی

نامه ی لا کتابمون بی جواب  
چقدر توی کوچه، عرض اندام  
چقدر آه و ناله شبانه  
چقدر وصف خط و خال و ابرو  
چقدر فحش و ناسزا شنیدن!  
چقدر، بعد خواب، ناله - نفرین!  
اما تو تعریفش همیشه دعواست  
عزیز من، بدون که عاشق شدی!

۶۷

شهر بدون مرد، شهر درده  
قربون اون مردای دل شکسته  
مردای ده، مردای گاه و گندم  
مردای پشت کوه، مثل خورشید  
مردای سوخته زیر هرم آفتاب  
کیسه چپق ها به پر شالشون  
بیل و کلنگشون همیشه براق  
صبح سحر پا می شن از رختخواب  
چار تای رستمند به قد و قامت

قربون شکل ماه هر چی مرده  
قربون اون دستای پینه بسته  
مردای ده، مردای خوان هشتم  
تو دلشون هزار جام جمشید  
مردای ناب و کم نظیر و کم یاب  
لشکر بچه ها به دنبالشون  
قلیونشون به راه، دماغشون چاق  
یکسره رو پان تا غروب آفتاب  
هیکلشون توپ، تنشون سلامت

غبار اگر نشسته رو کلاشون  
 سلام و نون و عشقشون بی‌ریا  
 با خودشون هم این قبیله قهرن  
 مردای سرشکسته‌ی زن ذلیل  
 مردای نق‌نقوی لوس تنبل  
 اگر برن چار تا قدم پیاده  
 تازه دو ساعت هم اضافه کاری  
 تری گلگیری و قند و اوره  
 همیشه تو همه سگرمه‌هاشون  
 به منشی اداره چاپلوسی  
 دایره‌المعارف کلک‌ها  
 اغلبشون یه دونه اون‌هم به زور  
 پشت سر اما واسه هم می‌زنن  
 مردای شهری کارشون درسته

نبوده غیرگرده‌ی گلاشون  
 کلامشون دعا، دعاشون روا  
 مردای نازدار، مرد شهرن  
 مردای اخم و طعنه‌ی بی‌دلیل  
 مردای دکترای حل جدول  
 لعنت و نفرین می‌کنند به جاده  
 مردای خواب تو ساعت اداری  
 توی رگاشون می‌کشه تنوره  
 انگار آتیش گرفته ترمه‌هاشون  
 به زیردست، ترشی و عبوسی  
 برای جستن از مظان شک‌ها  
 بچه به دنیا می‌آرن با نذور  
 پیش هم از عاطفه دم می‌زنن  
 اینجا فقط مهم مقام و پسته

۶۵

حالت امسال شما چطوره؟  
 اومدی از دهات و شهری شدی  
 کی گفته دمپایی صندل بیوش؟  
 نمره پیکان تو، تهران - الف  
 شغل شریفی به مسافر کشی  
 کوه و کمرنی می‌زدی، یادته؟  
 ماه صفر، راهی شدین خراسون  
 کنار چشمه، رخت‌ها تو می‌شست  
 شب که می‌شد، درها رو می‌داشتی؟  
 کار واسه‌ی همسایه، مزدی نبود  
 صبح سحر، جمع می‌شدن تو حموم  
 نگاه آدما به سم پاشون  
 به هیچ خانمی، نمی‌زدن دست  
 نه جن به حموم زنونه می‌رفت  
 اونم که تازه، جن نبود و «آل» بود!

مشدی حسن، حال شما چطوره؟  
 مشدی حسن کافر و دهری شدی  
 این چیه پاته؟ آخه گیوه‌هات کوش؟  
 ای شده از قاطر خود منصرف  
 شد بدل از باغ و زمین سرکشی  
 گله رو که «هی» می‌زدی، یادته؟  
 یادته اون سال که با مشدی شعبون  
 یادت میاد «ربابه»، دستش درست،  
 یادته دستاتو حنا می‌داشتی؟  
 تو دهنون، سرقت و دزدی نبود  
 قبل شما، جن‌های طفل معصوم  
 لنگ و قطفه توی بقچه‌هاشون  
 اصالتاً جنای ناموس پرست  
 نه زن، سحر، بیرون خونه می‌رفت  
 جن واسه خانوما یه جور خیال بود

۶۵

سینی باقالی و گلپرت کو؟  
 بوی چیق نمی‌ده عطر پیپت

مشدی حسن چای و سماورت کو؟  
 ای به فدای ریخت و شکل و تیپت

مشدی حسن، قربون میز و فایلت  
 اون که دهاتی و نجیبه، مشدی  
 چقدر خوبه چله‌ی زمستون  
 کنج اتاق، یه جای خلوت و دنج  
 کرسی و چای‌نات و هورتش خوبه  
 عطر چلو که از خونه در می‌رفت  
 شیطونه وقتی رخنه تو دل می‌کرد  
 قدیم‌تر قاتله هم صفت داشت  
 اون زمونا که نقل تربیت بود  
 کسی، کسی رو سرسری نمی‌کشت  
 معنی نداره توی عصر «سی‌دی»  
 پدر با ترس و لرز و با احتیاط  
 پسر که بی‌شراب، تب می‌کنه  
 مادره با خفت و خونه‌داری  
 اگر دیدی دختره دست تکون داد  
 بپا یه وقتی دست و پات شل نشه  
 تقی به فکر رونق نقی نیست  
 مقاله‌ها پشت هم اندازیه  
 بس که به هر طرف ستادمون رفت  
 ارزشمون به طول و عرض میزه  
 تمام فکر و ذکرمون همینه  
 یه عمره دو دوزده چشم و چارت  
 اونا که مرد و زن دعا‌گوشون بود  
 بیا بشین که میز آگه وفا داشت  
 قدیم که نرخ‌ها به طالبش بود  
 فقیه آگه بالای منبر می‌نشست  
 معنی شأن و رتبه یادشون بود  
 روی لب‌ت خوبه تبسم باشه  
 مردا بدون میز هم عزیزن  
 خلاصه قصه اون قدر درامه  
 فتنه و دعوا سر نونه مشدی  
 جسارتاً شعرم آگه غمین بود  
 دعا کنین که حال‌مون خوب بشه  
 قربون زنگ گوشی موبایلت  
 میون شهریا غریبه، مشدی  
 سنبل طیب و کاسنی و سه‌پستون  
 شربت نعناع و بهار نارنج  
 خارش و خمیازه و چرتش خوبه  
 تا هفت تا کوچه اون طرف تر می‌رفت  
 بوی غذا روزه رو باطل می‌کرد  
 دزد سر‌گردنه معرفت داشت  
 آدم‌کشی یه جور معصیت بود  
 به خاطر دری وری نمی‌کشت  
 بزرگ و کوچیکی و ریش سفیدی  
 می‌کشه سیگارشو کنج حیاط  
 بدون ترس و لرز، «حب» می‌کنه  
 می‌سازه اما دختره فراری  
 یه وقت بهت در باغ سبز نشون داد  
 پنالتی‌ش از صدقدمی گل نشه  
 کسی به فکر نفع مابقی نیست  
 جناح و حزب و خط بازیه  
 صراط مستقیم یادمون رفت  
 چقدر میز و صندلی عزیزه  
 که هیشکی پشت میزمون نشینه  
 که خش نیفته روی میز کارت  
 میز ریاست روی زانوشون بود  
 وفا به صاحبای قبل ما داشت  
 ارزش صندلی به صاحبش بود  
 جَوون سه چار پله پایین تر می‌شست  
 حرمت مردم به سوادشون بود  
 دفتر کارت دل مردم باشه  
 رفوزه‌ها همیشه پشت میزن  
 که ایدز پیش دردمون زکامه  
 دوره آخرالزمانه مشدی  
 به قول خواجه «خاطرم حزین» بود  
 تا شعرمون یه ریزه مرغوب بشه

مشدی حسن، مرد سیاسی شدی  
 سور و سات شده بحث و تفسیر  
 با تقی و امیر و سام و خسرو  
 تو هر کجا آدم زنده‌ای هست  
 بد به حفاظت و حراست می‌گی  
 سیاست خارجه و داخله  
 نظم نوین و چالش روآندا  
 روابط جدید مصر و سودان  
 نرفته‌ای هنوز تا ورامین  
 با چشم بسته، تیر در می‌کنی  
 از مد و ساینز کفش آلن‌دولون  
 هرچی که چشمت دید و خواست، می‌شی  
 یه روز مشتت رو هوا می‌بری  
 یه روز می‌گی که «والا این کافره  
 یه روز فکر جنگ با جهانی  
 عینهو رنگ چشم آجی اقدس  
 اهل اصول دیپلماسی شدی  
 نقل و نبات شده بحث و تفسیر  
 تو تا کسی و تو ایستگاه مترو  
 یا محفل کسل‌کننده‌ای هست  
 لم می‌دی و نقل سیاست می‌گی  
 حکومت مدینه‌ی فاضله  
 مخالفان دولت اوگاندا  
 کناره‌گیری امیرعمان  
 کنایه می‌زنی به چین و ماچین  
 تو هر چی اظهارنظر می‌کنی  
 تا به گشادی شکاف اُزُن  
 یه روز «چپ»، یه روز «راست» می‌شی  
 برای لغو حکم «آقاجری»  
 دیالا زودتر بکشیدش، بره»  
 یه روز اهل بحث و گفتمانی  
 حزب و گروه تو نشد مشخص!

ابوالفضل زرویی نصر آباد

tarabestan.com